

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 21, No. 10, Winter 2021-2022, 351-372  
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.28836.1674

## **Exploring the Discourses of Racism and Colonialism Novella “*Heart of Darkness*”**

**Mohammad Amin Mozaheb\***

### **Abstract**

Joseph Conrad’s novella “*Heart of Darkness*” (1899) is one of the most important literary writings in English literature. Due to its main theme of colonial issues in the African country Congo, the work has given rise to various debates and opinions to date. Some believe that Conrad’s text bears anti-colonialist discourse, whereas others stand against it. In this study, the researcher argues that Conrad’s “*Heart of Darkness*” is a colonial text which confirms the ideology and policy of European colonialism, especially the British one. In this regard, by using new historicist intertextual reading and critical views of eminent post-colonial critics, the researcher attempts to determine and examine the novella’s racist discourse in order to draw the conclusion that Conrad’s text is part of the European colonialist system. By misrepresenting and marginalizing Africa and its natives, Conrad has created a terrifying and unpleasant image of non-European lands and peoples to acknowledge the necessity of their colonization.

**Keywords:** Joseph Conrad, *Heart of Darkness*, Imperialism, Colonial Discourse, Racism.

\* Assistant Professor, Language Center, Imam Sadiq University, Tehran, Iran,  
mozaheb.ma@gmail.com

Date received: 17/08/2021, Date of acceptance: 27/11/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## واکاوی گفتمان‌های نژادپرستی و استعماری در رمان کوتاه *Heart of Darkness* (دل تاریکی)

محمدامین مذهب\*

### چکیده

در این مقاله، پژوهشگر بر آن است که نشان دهد رمان *دل تاریکی* (۱۸۹۹) اثر جوزف کنراد، یک متن استعماری است و تاییدگر ایدئولوژی و سیاست استعمارگری اروپایی، به خصوص بریتانیای عصر ویکتوریا، می‌باشد. در این راستا، با استفاده از تحلیل بینامتنی تاریخ‌باوری نوین و دیدگاه‌های تقادانه‌ی منتقدان نامی مطالعات پسااستعماری، پژوهشگر می‌کوشد تا گفتمان نژادپرستی متن را مشخص کند، و بدین ترتیب نشان دهد که رمان کنراد در حقیقت بخشی از نظام استعمارگری اروپایی است که با واژگون‌نمایی و فرومایه‌انگاری آفریقا و بومیان، تصویری ترسناک و ناخوشایند از سرزمین و مردمان غیراروپایی ترسیم کرده است تا بر لزوم سلطه‌ی استعماری آفریقا تاکید کند.

**کلیدواژه‌ها:** جوزف کنراد، *دل تاریکی*، امپریالیسم، گفتمان استعماری، نژادپرستی.

### ۱. مقدمه

از زمان نخستین چاپ‌اش در سال ۱۹۰۲، یعنی سه سال پس از نگارش‌اش، رمان کوتاه *دل تاریکی* به نگارش نویسنده‌ی لهستانی-بریتانیایی جوزف کنراد (Joseph Conrad)، که از آثار مهم در ادبیات انگلیسی شمرده می‌شود، جدل پایان‌ناپذیری را در صحنه‌ی نقد ادبیات

\* استادیار زبان انگلیسی، مرکز زبان، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران mozaheb.ma@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶

قرن بیستم رقم زده است. گروهی به دفاع از کنراد برخاسته و داستان او را نقد گفتمان امپریالیستی و استعمارگری در قاره‌ی آفریقا دانسته‌اند؛ از مهم‌ترین این منتقدان ادبی، ادوارد سعید است که در کتاب فرهنگ و امپریالیسم (۱۹۹۴) کنراد را از «نخستین پیشگامان مطالعات جهان سوم» برمی‌شمارد و هنر داستان‌نویسی او را ضداستعمارگری می‌داند (18). در مقابل، منتقدان دیگری نیز اعلام کرده‌اند که کنراد را از سامانه‌ها و ایدئولوژی‌های استعمارگری و دیدگاه اروپامداری متمایز نمی‌بینند و متن *دل تاریکی* او را حامی استعمارگری معرفی می‌کنند؛ دو منتقد مهم در این زمینه را می‌توان چینیوا آچه‌به (Chinua Achebe) و بنیتا پری (Benita Parry) نام برد. آچه‌به در سال ۱۹۷۵ جستاری جنجال‌برانگیز را زیر نام «سیمای آفریقا: نژادپرستی در *دل تاریکی* کنراد» چاپ نمود و در آن گفتمان نژادپرستی کنراد در اثرش را واکاوی کرد و آن را القاکننده‌ی «سیمای آفریقا به عنوان دنیای دیگری» اروپای متمدن تفسیر کرد (1785)؛ از آنجایی که آفریقا دیگری است و نقطه‌ی مقابل تمدن اروپایی محسوب می‌شود، پس بومیان آفریقایی هم دیگری هستند و بایستی فرومایه انگاشته شوند. بر همین شکل، بنیتا پری در کتاب *کنراد و امپریالیسم* (۱۹۸۳) می‌نویسد که وجود انگاره‌پردازی و بازنمایی آفریقا به عنوان سرزمینی آکنده از جنگل‌های تاریک و هراس‌افکن در متن رمان، در واقع به اثرات تباهی و وحشی‌گری در آفریقا اشاره می‌کند و تصویری مخوف از قاره‌ی آفریقا و مردمان آنجا ارائه می‌دهد (5).

منتقد معروف پسااستعماری، پاتریک برانتلینگر (Patrick Brantlinger) دلیل سردرگمی برخی از ناقدان رمان *دل تاریکی* را استفاده‌ی کنراد از ویژگی امپرسیونیستی در زبان متن اثرش می‌داند (۳۶۴). امپرسیونیسم یا دریافت‌گرایی (impressionism) نوعی سبک نقاشی در قرن نوزدهم فرانسه است که با استفاده از رنگ‌های خاص و ضرب قلم حالتی سایه‌گونه را ایجاد می‌کند و این‌گونه تابلویی هنری آفریده می‌شود که از سبک و عرف رایج فاصله می‌گیرد. برای نمونه، یک هنرمند امپرسیونیست اگر بخواهد رنگ سبز را در تابلوی خود خلق کند، با ترکیب دو رنگ آبی و زرد این کار را انجام می‌دهد. زبان و نوع استفاده از واژگان در رمان مذکور نیز بدین ترتیب است. برانتلینگر مدعی است که وجه امپرسیونیستی در متن کنراد، به پیدایش ابهام و چندمعنایی دامن زده است (۳۶۵). در واقع، برانتلینگر نیز توجهی را ارائه می‌کند که دشواری درک دقیق اثر کنراد به جهت همین ویژگی امپرسیونیستی است؛ بنابراین، به نوعی اعلام می‌کند که تلقی اثر به متنی استعماری یا

ضداستعماری، کاری دشوار است. همچنین، آنچه به درستی به مسئله‌ی نژادپرستی در رمان اشاره می‌کند، اما همزمان، به ویژه در بند پایانی جستار، نوشتار کنراد را دربرگیرنده‌ی پیام ضداستعماری معرفی می‌کند: «کنراد، پلیدی و پلشتی استثمار امپریالیستی را به خوبی درک و محکوم می‌کند، اما به طور شگفت‌آوری از وجود نژادپرستی که رخ می‌نماید، ناآگاه است» (1794).

از این‌روی، با توجه به مطالب مطرح شده، پژوهش حاضر با استفاده از خوانش بینامتنی تاریخ‌باوری نوین، عقاید پسااستعماری برخی از منتقدان برجسته این حوزه، و تحلیل شخصیت کورتس، به واکاوی رمان *دل تاریکی* اثر جوزف کنراد می‌پردازد تا از بحث برانگیز و آنچه فراتر رود و نشان دهد که متن کنراد نه تنها ضداستعماری نیست، بلکه انتقاد کنراد از گفتمان و سیاست استعمارگری در آفریقا، نه تنها از نظام استعماری اروپایی، به خصوص بریتانیایی، فراتر رود بلکه در واقع، متوجه نحوه‌ی اداره‌ی و سیاست‌های استعماری کشور بلژیک در کنگو است.

## ۲. پیشینه تحقیق

اگرچه نوشتارهای جوزف کنراد و به خصوص رمان *دل تاریکی* او موضوع پژوهش‌های بسیاری بوده‌اند، ولی بیشتر آنها اثر مذکور را به متنی ضدامپریالیستی تعبیر کرده‌اند که کنراد دهشتناکی اقدامات استعماری اروپاییان را بازتاب می‌دهد. از جمله‌ی این افراد، شرق‌شناس معروف ادوارد سعید است. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، او هنر داستان‌نویسی کنراد را مخالف عقاید استعماری زمانه‌اش می‌انگارد (17). دیگر منتقد معروف در حوزه‌ی نقد و مطالعات پسااستعماری، چینیو آنچه اهل نیجریه است که با چاپ رمان همه‌چیز فرو می‌پاشد در سال ۱۹۵۸ به شهرت جهانی یافت. او در جستار سال ۱۹۷۵ خود درباره‌ی رمان *دل تاریکی* اعلام کرد که این متن حاوی زبان نژادپرستی علیه سیاهان آفریقایی است؛ با این حال، او هنر داستان‌نویسی کنراد را تمجید می‌کند و رمان او را اثری ضداستعماری در راستای آشکاری خشونت و ترس برخاسته از اقدامات استعماری اروپاییان تفسیر می‌کند (۱۷۸۴). جان پیترز (John Peters)، کنرادشناس آمریکایی، با بحث درباره‌ی تجربیات شخصی کنراد در آفریقا و سفرش در رود کنگو و ارتباط دادن آن به متن *دل تاریکی*، اظهار می‌کند که داستان‌های کنراد، به ویژه رمان مورد بحث، بازتاب‌دهنده‌ی وحشت استعماری و اقدامات

ستم‌گرانه‌ی اروپاییان در خارج از این قاره هستند (۴). نظریه‌پرداز و منتقد مارکسیست انگلیسی تری ایگلتون (Terry Eagleton) رمان *دل تاریکی* کنراد را درون حیطه‌ی جنبش استعمارزدایی جای می‌دهد و ادبیات داستانی کنراد را شورشی علیه تفکر اومانستی و امپریالیستی غرب می‌داند (۱۳۵). منتقد آمریکایی آندریا وایت (Andrea White) در نقد و بررسی رمان می‌نویسد که توصیفات راوی داستان، مارلو، درباره‌ی بومیان آفریقایی، به ویژه این وصف آنها که افرادی لاغراندام، گرسنه و با چهره‌هایی افسرده و بی‌روح هستند، درحقیقت انعکاسی از ستم استعماری سفیدپوستان در آفریقا است (۱۹۱). در ادامه، او نیز گفتار آنچه را تکرار می‌کند که اثر کنراد به دور از نژادپرستی نیست، اما خشونت و ظلم استعماری را به نقد می‌کشد (ibid).

با توجه به آنچه مطرح شد، بیشتر منتقدان نامی فعال در نقد و ادبیات پسااستعماری و کنرادشناسان غربی، بر این باور هستند که نوشتارهای کنراد، به خصوص رمان *دل تاریکی*، نکوهنده‌ی سیاست‌های امپریالیستی و استعماری اروپایی می‌باشند و روایت مارلو و توصیفات او از آفریقاییان، کنگو و خود قاره‌ی آفریقا، در واقع آشکارکننده‌ی خشونت استعماری سفیدپوستان است. به همین جهت، در این پژوهش تلاش شده است تا با استناد به خوانش بینامتنی تاریخ‌باوری نوین، یعنی با دو سفرنامه‌ی هم‌عصر کنراد، اعلام شود که رمان *دل تاریکی* کنراد یک متن کاملاً استعماری است و ترویج‌دهنده‌ی ایدئولوژی امپریالیستی غرب است.

### ۳. چهارچوب نظری

استفن گرینبلت (Stephen Greenblatt)، پژوهشگر آمریکایی مطالعات رنسانس، در سال ۱۹۸۰ کتابی را به نام *خودیابی رنسانس (Renaissance Self-Fashioning)* چاپ کرد و در آن از یک نوع روش تاریخی جدید برای خواندن و تفسیر کردن متون عصر رنسانس سخن گفت. گرینبلت این شیوه‌ی خوانش خود را تاریخ‌باوری نوین (new historicism) نامید و آن را به این شکل توصیف نمود که منتقد، با استناد به بافت تاریخی، متن ادبی را درکنار دیگر متون مانند سفرنامه‌ها، رساله‌ها و انواع گزارش‌ها مورد مطالعه قرار می‌دهد تا بدین وسیله، با برقراری یک رابطه‌ی بینامتنی، یک گفتمان واحد شکل گیرد، و ایدئولوژی نهفته در متن ادبی و شکل‌دهی هویت نویسنده در قبال روابط قدرت در زمانه‌اش

آشکار شود (1-3). با الهام از نوشتارهای فوکو درباره‌ی قدرت، گفتمان و دیربینه‌شناسی، گرینبلت در پی یافتن روابط قدرت در همان بافت تاریخی گذشته تلاش می‌کند (منبع). در واقع، یک منتقد تاریخ‌بارو نوین به دنبال آن است تا لحظه‌ای را در تاریخ گذشته بازسازی کند که در آن روابط قدرت و ارتباط متن ادبی با آنها مشخص گردد. در همان دهه ۱۹۸۰، روش نقادانه‌ی گرینبلت توانست منتقدان سرناشی از جمله لویی‌ماتروز (Louis Montrose)، جین هـاوارد (Jean Howard)، و جاناتان گولـدبرگ (Jonathan Goldberg) را به خود جذب کند و تاریخ‌باوری نوین به یک شیوه‌ی نقد بسیار پرطرف‌دار و توانمند در عرصه‌ی مطالعات ادبی بدل گشت. از همه مهم‌تر، ماهیت بینارشته‌ای روش‌شناسی تاریخ‌باوری نوین موجب می‌شود این رویکرد نقادانه و نظری با دیگر رویکردهای نقد ادبی پیوند خورد مانند مطالعات زنان و جنسیت، پسامدرنیسم، و پسااستعماری. گرینبلت با چاپ کتاب *تصاحبات شگفت‌انگیز (Marvelous Possessions)* در سال ۱۹۹۱ به طور رسمی روش نقادانه‌ی خود را با مطالعات پسااستعماری گره زد. در این کتاب، او از طرف‌دها، حیل‌ها و اقدامات فریبانه و امپریالیستی انگلیسی‌ها و اسپانیایی‌ها در دنیای نو (قاره‌ی آمریکا) در قرن شانزدهم میلادی سخن می‌گوید، و تداوم روش‌ها امپریالیستی را از آن زمان تا عصر کنونی ترسیم می‌کند (7-8).

بیل اشکرافت (Bill Ashcroft)، گرت گریفیتس (Gareth Griffiths) و هلن تیفین (Helen Tiffin) با نوشتن کتاب *امپراتوری و سازی می‌نویسد (The Empire Writes Back)* در سال ۱۹۸۹ به طور رسمی مطالعات پسااستعماری را به دنیای نقد و مطالعات ادبی معرفی کردند (Habib 738). پسااستعماری دارای یک روش‌شناسی پیچیده و گسترده است؛ به طور مثال، ردپای فمینیسم، تاریخ‌نگاری، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، مطالعات نژاد و قوم، مارکسیسم، مطالعات روان‌شناختی، و تاریخ‌باوری نوین را می‌توان در مطالعات و نقد پسااستعماری مشاهده کرد (Bressler 202). منتقدان پسااستعماری در پی آن هستند تا پیامدها و آثاری را بررسی کنند که پس از رویارویی دو فرهنگ استعمارگر و استعمارشده برمی‌خیزند، در زمانی که اولی خود را بسیار برتر از دیگری تلقی می‌کند (ibid 198). بسیاری بریتانیایی‌ها در قرن نوزدهم بر این باور بودند که حکمرانی بر جهان سرنوشت کشورشان است. به همین دلیل، یک نوع برتری نژادی، فرهنگی، زبانی و حتی صنعتی شکل گرفت و دوگانه‌ی خودی/دیگری را احاطه کرد. بریتانیا با استفاده از توان سیاسی و اقتصادی خود به بزرگترین قدرت امپریالیستی تبدیل شد و از مواد خام و کالاهای باارزش

مستعمره‌ها سوءاستفاده بسیار کرد. در این راستا، چنان‌که آنیا لومبا (Ania Loomba)، منتقد هندی تبار پسااستعماری، اظهار می‌کند، استعمار بومیان آفریقایی شدت یافت و استعمارگران که بومیان را فرودست و با نژادی پست می‌انگاشتند، کوشیدند از طریق عقاید و تعالیم دینی اروپایی، آن افراد را به اصطلاح متمدن سازند (54). این مسائل و مضامین، به موضوع کاوش و بررسی منتقدان برجسته‌ای همچون پاتریک برانتلینگر در کتاب *سلطه تاریکی (Rule of Darkness)* (۱۹۸۸)، ادوارد سعید در نوشتار فرهنگ و امپریالیسم *(Culture and Imperialism)* (۱۹۹۴)، آنیا لومبا در کتاب *استعمارگری/پسااستعمارگری (Colonialism/Postcolonialism)* (۱۹۹۸)، و چند نمونه‌ی دیگر تبدیل گشته‌اند. بنابراین، مطالعه حاضر بر آن است تا با تلفیق کردن خوانش بینامتنی تاریخ‌باروی نوین، یعنی یافتن ارتباط بیامتنی رمان *دل تاریکی* نوشته‌ی کنراد با سفرنامه‌های معاصر او، و بهره گرفتن از آراء نقادانه‌ی منتقدان مهم پسااستعماری گفتمان استعمارگری در متن کنراد را در دو بخش زیر بررسی کند.

## ۴. تحلیل‌ها

### ۱.۴ مارلو، بومیان و سیمای آفریقا

در نظام استعمارگری، حاکمیت دوگانه‌ها را می‌توان به روشنی مشاهده کرد. استعمارگران، فرهنگ و زبان خود را بسیار متمدن و با قدمت می‌پندارند؛ به همین دلیل، آن‌ها دیگر فرهنگ‌ها و مردمان غیر از خود را با واژگانی مانند توسعه‌نیافته، بی‌تمدن و بدوی توصیف می‌کنند. بدین جهت، در قلب نظام استعمارگری، یک حس و نگاه برتری فرهنگی، نژادی و زبانی نسبت به غیراروپاییان وجود دارد. افزون بر این، استعمارگران بر این باورند که آن‌ها الگو یا سرمشق استعمارشدگان هستند؛ آن‌ها ارمغان‌آور پیشرفت و تمدن در سرزمین‌هایی هستند که به طور طبیعی بدوی، دورافتاده و ناپاک خوانده می‌شوند. بنابراین، یک دوگانه‌ی ایدئولوژیک «خودی» و «دیگری» شکل می‌گیرد که بر اساس آن، اروپاییان به «خودی» تعبیر می‌شود و مردمان غیراروپایی، به خصوص آسیاییان و آفریقاییان، «دیگری» نامیده می‌شوند. به سخن تایسون (Tyson)، استعمارشدگان به «دیگری»، متفاوت، و بنابراین فرومایه‌تر از آنچه انسان کامل تعریف می‌شود، تلقی می‌شوند» (420).



بدین ترتیب، کشورهای استعمارگر خود را «ما» یا «خودی» (متمدن) می‌نامند و استعمارشدگان به «آنها» یا «دیگری» (بدوی) توصیف می‌شوند. وجود چنین نظام دوگانه‌ای را می‌توان در متن *دل تاریکی* کنراد مشاهده کرد. نوشتار کنراد دربرگیرنده‌ی عقاید و تجربیات خود نویسنده از زبان شخصیت اول و راوی داستان چارلز مارلو است. شخصیتی که در داستان می‌کوشد به نوعی اقدامات استعماری و کردارهای غیراخلاقی اروپاییان را به‌نوعی توجیه کند و اعلام کند از آنجایی که آفریقا، تباہ کننده است، اروپاییان سفیدپوستی که در آنجا باشند به تباہی کشانده می‌شوند. در کل داستان، نوع واژگان و لحنی که مارلو برای معرفی و توصیف آفریقا و بومیان استفاده می‌کند، همه با بار منفی و توهین همراه هستند. در طول اثر، آفریقا به مکانی وصف می‌شود که تباہی ذهن و کردار اروپایی را به بار می‌آورد (Brannigan 145). نمونه‌ی بارز، کورتس است که در داستان به تجارت عاج فیل مشغول است و برای خود یک امپراتوری در دل تاریک جنگل کنگو تاسیس کرده است. او به خشونت جنون‌آور و رفتارهای نابخردانه روی می‌آورد.

در متن *رمان*، بومیان آفریقایی دست‌مایه‌ی تخیلات و اکتشاف مارلو هستند، انگار که نمونه‌هایی آزمایشی هستند تا ذهن اروپایی با مطالعه و بررسی بتواند آنها را بشناسد. این بومیان، در واقع، تصویر خیالی و آرمانی اروپاییان را نقض می‌کنند؛ مارلو با مشاهده‌ی آنها دچار شوک می‌شود و آنها را چنین توصیف می‌کند:

آنها دشمن نیستند؛ مجرم هم نیستند؛ به طور کل اهل این زمین نیستند چیزی نیستند چون سایه‌های تاریکی از بیماری و گرسنگی، که به طور متناقض‌نمایی بر گل‌ها و گیاهان سبز و باطراوت گام برمی‌دارند. [...] در محیطی خصمانه سرگردان شده‌اند، غذای آنها ناآشنا و غریب است، رنجور هستند، و ناتوان، پس اجاز دارند روی زمین بخزند و استراحت کنند. این اشکال نحیف و رو به مرگ همچون هوای قابل تنفس رها و فراگیرند. (Conrad 32)

آنچه پیدا است، مارلو نمی‌تواند به درستی بومیان را توصیف کند. او آنها را «سایه‌های تاریکی» می‌نامد. بیشتر تفسیرهای نقادانه، بند بالا را به نشانه‌ای از ستم و سلطه‌ی استعمارگری اروپا گرفته‌اند که باعث گرسنگی و بیماری آفریقاییان زیادی شده است. اما باتوجه به اینکه پیام مهم اثر یا همان هشدار آن به اروپاییان این است که آفریقا، یعنی قلب تاریکی، مایه‌ی تباہی فکر و جسم اروپاییان است، پس می‌توان نتیجه گرفت که

آفریقا، برای خود بومیان نیز تباه کننده و ویرانگر است. افزون بر این، در سرتاسر متن، دو واژه‌ی تاریک (dark) و سیاه (black) همراه مشتقات‌شان بارها و برای موارد مختلف تکرار شده‌اند. مشتقات دستوری صفت تاریک، شامل حالت اسمی، تاریکی (darkness)، و قیدی، به شکلی تاریک (darkly)، است. همچنین، صفت سیاه نیز شامل حالت اسمی، سیاهی (blackness) می‌باشد. دو جدول زیر نشانگر دفعات تکرار تاریک و سیاه، همراه با مشتقات‌شان، در سرتاسر متن رمان می‌باشند.

جدول ۱. تعداد دفعات تکرار واژه‌ی تاریک و مشتقات آن در متن رمان.

واژه	تعداد دفعات تکرار در متن
تاریک	۲۷
تاریکی	۲۵
به شکلی تاریک	۳
مجموع کل	۵۵

جدول ۲. تعداد دفعات تکرار واژه‌ی سیاه و مشتق آن در متن رمان.

واژه	تعداد دفعات تکرار در متن
سیاه	۴۳
سیاهی	۲
مجموع کل	۴۵

در دو جدول بالا، مشاهده می‌کنیم که به طور مجموع هر دو واژه همراه با مشتقات‌شان ۱۰۰ بار در متن استفاده شده‌اند. واژه‌ی تاریک و کلمات مربوط به آن در کل ۵۵ بار، و واژه سیاه در کنار حالت اسمی‌اش ۴۵ دفعه تکرار شده است. این واژگان برای توصیف بومیان، محیط (شامل پوشش گیاهی)، و رنگ پوست به کار رفته‌اند. بنابراین، همان‌گونه که عنوان رمان نشان می‌دهد، متن این اثر به راستی باید تاریک و سیاه باشد.

مارلو بارها بومیان آفریقا را به سایه‌ها و حتی در دو مورد به آدم‌خوار توصیف می‌کند. در اواسط رمان، مارلو بیست تن بومی آفریقایی را به «آدم‌خواران» وصف می‌کند

(Conrad 50)؛ کسانی که برای پارو زدن در کشتی بخار او، برای ادامه‌ی مسیر در رود کنگو، به کار گرفته می‌شوند. همچنین، اشاره‌ی متن به استخوان‌های خُرد شده یا نیمه سوزان در کرانه‌ی رود کنگو، در واقع نشانه‌هایی را ارائه می‌دهد که آدم‌خواری در سرزمین کنگو وجود دارد و رایج می‌باشد. افرادی که در کشتی مارلو کار می‌کنند، در نگاه سفیدپوست اروپایی آدم‌خوار هستند و مارلو از اینکه همدیگر را جلوی چشمان او نمی‌خورند، سپاس‌گزار است (ibid 50). همچنین، مارلو به اصالت آنها، یعنی به قبیله یا دهکدشان، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، و حتی نام آنها را نمی‌داند و به زبان نمی‌آورد. او تنها وصفی که برای آنها استفاده می‌کند، این است که این افراد مشت‌ی آدم‌خوار در کشتی او هستند. گرینبلت در تصاحبات شگفت‌انگیز می‌نویسد که هرچند در هیچ نوشتار اروپایی، چه ادبی یا غیرادبی همانند سفرنامه و مقالات روزنامه‌ها و مجلات، شواهد محکم و حقیقی در رابطه با آدم‌خواری در آفریقا یا آمریکای جنوبی وجود ندارد، اما نظام بازنمایی و نشانه‌ی استعمارگری اروپا چنین کنشی را ابداع می‌کند و برای توجیه بدوی‌گری و وحشی‌گری استعمارشدگان آن را به کار می‌گیرد (46).

هنگامی که کشتی مارلو به کرانه‌ای پهلو می‌گیرد، و خدمه بومی او کاملاً گرسنه و خسته هستند، مارلو تعجب می‌کند که چرا آنها، که بیست تن هستند، به پنج سفیدپوست کشتی حمله نمی‌کنند و آنها را نمی‌خورند. در اینجا، می‌توان ارتباط بیامنی دل تاریکی را با خودزندگی‌نامه‌ی سفرنامه‌نویس امپریالیست انگلیسی، هنری استنلی تحت عنوان *سفر به سوی قاره‌ی تاریک* (۱۸۷۸) را به وضوح مشاهده کرد. در این نوشتار، استنلی از سفر خود به آفریقا می‌نویسد و با توجه به عنوان کتاب، او حتی از اشاره به نام آفریقا پرهیز می‌کند و آن را قاره‌ی تاریک معرفی می‌کند. استنلی مشاهدات خود از سرزمین کنگو را در رابطه با وجود آدم‌خواری چنین شرح می‌کند:

شواهد دال بر وجود آدم‌خواری بسیار فراوان بود، و مجموعه‌های قرار گرفته بالای دیرک‌ها نشانگر این حقیقت بودند، و نیز استخوان‌های خُرد شده‌ای که در هرسویی پراکنده شده بودند؛ نزدیک دهکده تپه‌ای کوچک از استخوان‌های پا و لگن وجود داشت. [...] درست می‌باشد که آن مدارک چندان گسترده و محکم نبودند، ولی همه ما آنها را به عنوان شواهدی غیرقابل انکار پذیرفته بودیم. هم‌چنین، آنها با این گفته که ما منابع گوشتی آنها را تامین می‌کنیم، موجب آزرده‌گی ما شده بودند.

به این جهت، بدون هرگونه مشاهده‌ی دست اول یا در اختیار داشتن مدرکی محکم و مشخص مبنی بر وجود آدم‌خواری، نوشتارهای اروپایی قرن نوزدهم، به شکلی عادی و فراگیر، به شایعه‌ی وجود آدم‌خواری در آفریقا- به خصوص در کنگو- دامن می‌زدند. آنچه مشخص است، با مجموعه‌ای از نشانه‌های نه چندان قوی مواجه‌ایم که نظام استعمارگری اروپایی از آن بهره می‌گیرد تا یک گفتمان آدم‌خواری را مربوط به آفریقا ترویج دهد، و کسانی همانند استنلی بر ایجاد این نگرش ایدئولوژیک مسئول بودند: «بازوی دست یک انسان را که کنار آتش افتاده بود، برداشتیم؛ همچنین، از دورن آتش، دنده‌های انسان با اندکی گوشت متصل شده، قابل مشاهده بودند» (ibid).

در این راستا، فیلسوف سرشناس فرانسوی میشل فوکو در کتاب *دیرینه‌شناسی دانش* (۱۹۶۹) می‌نویسد که جنون به عنوان یک ایده یا مفهوم وجود خارجی ندارد تا زمانی که یک نوع گفتمان جنون شکل می‌گیرد و به موضوع تحقیق و تحلیل علمی تبدیل می‌گردد (Foucault 36). بر همین قیاس، آدم‌خواری نیز توسط گفتمان حاکم یعنی استعمارگر اروپایی ابداع می‌شود و آن را به مدرکی دال بر وحشی‌گری و خوی غیرانسانی بومیان نسبت می‌دهند. بدین شکل، گفتمان استعمارگری می‌تواند تمدن، روشن‌گری و اخلاقیات اروپایی را توجیه کند و به گونه‌ای استعمار آفریقا را هم امری اجتناب‌ناپذیر و ضروری بداند که در جهت اصلاح و پرتوافکنی بر «قاره‌ی تاریک» به کار گرفته می‌شود (Brannigan 150).

از این‌روی، آنچه در *رمان دل تاریکی* نمایان است، معرفی و توصیف آفریقا به سرزمینی تاریک با جنگل‌های پر درخت است که از رخنه‌ی پرتو خورشید جلوگیری می‌کند و سایه‌ها و اشکال تاریک، یعنی همان بومیان، از میان درختان این سو و آن سو پرسه می‌زنند. همه‌ی آنها دارای اندام‌های نحیف، چهره‌های زمخت، و بینی‌های پهن هستند. حتی بارها اشاره‌ی مارلو به پیچ و خم فراوان در رود کنگو را می‌توان به پیچیدگی اوضاع در آفریقا یا دشواری ایجاد شده برای ذهن اروپایی تفسیر کرد. این قاره، به باور مارلو، آکنده از بومیانی است که سایه‌مانند هستند. همچنین، مارلو همچون بسیاری از استعمارگران، به شدت علاقه‌مند به پُر کردن فضاهای خالی روی نقشه جهان است: «در آن زمان، فضاهای خالی زیاد روی زمین بودند، و هنگامی که نگاه‌ام بر یکی از آنها، که بسیار جذاب بود، دوخته شد (اما همه جذاب بودند)، انگشتم را روی آن گذاشتم» (Conrad 22). بازنمایی

پُر کردن فضاهای خالی نقشه، در واقع، برگرفته شده از سفرنامه‌ی استنلی است، و باردیگر می‌توان پیوند متن کنراد و سفر به سوی قاره‌ی تاریک استنلی را مشاهده کرد، جایی که استنلی به همسفر خود فرانک می‌گوید:

اکنون به این نقشه که اروپاییان به تازگی از این ناحیه ترسیم کرده‌اند، بنگرید. خالی است، کاملاً سفید است... فرانک، به تو اطمینان می‌دهم به زودی همه‌ی این فضاهای خالی پُر خواهند شد. من شیفته‌ی تک تک این فضاهای خالی شده‌ام. هرگز یک تکه کاغذ سفید چنین تاثیر ژرفی بر من نگذاشته بود؛ در ذهن‌ام، همه‌ی آنها را با سکنه تصور می‌کنم؛ روستاها، شهرها، شهرستان‌ها، رودها و قبایل را در آن مکان‌ها می‌پندارم. همه در تخیل من هستند و به شدت کنجکاو هستم که درستی و صحت تصورم را مشاهده کنم. (Stanley 152)

#### ۲.۴ رویارویی با معمای کورتس: استعمارگری یا ضداستعمارگری؟

اگرچه مارلو در متن *دل تاریکی* به خشونت استعمارگری اروپایی اشاره می‌کند، «من شاهد پلیدی خشونت، طمع و هوس بوده‌ام» (Conrad 31)، اما این انتقاد او، متوجه شیوه‌ی اداره‌ی کنگو به دست استعمارگران بلژیکی است. از اواخر قرن نوزدهم، اعتراضات به عملکرد شاه لئوپولد دوم بلژیک به دلیل اعمال خشونت و ستمگری غیرقابل بخشش در روزنامه‌های بریتانیایی و اروپایی یک موضوع مهم تلقی می‌شد. می‌توان چنین ادعا کرد که کنراد بیش‌تر به امپریالیسم بریتانیایی اعتقاد داشت؛ بر این اساس که در عصر ویکتوریا، بیشتر اذهان عموم بر این باور بودند که مهم‌ترین و اولین هدف استعمار یک سرزمین، متمدن‌سازی و ترویج مسیحیت و اخلاقیات اروپایی است تا مردمان آن سرزمین از حالت بدوی و جهالت رهایی یابند؛ به اصطلاح، به انسان حقیقی تبدیل شوند (Brannigan 151). در حقیقت، به گفته‌ی برانتلینگر، در بخش‌هایی که کنراد از سیاست‌های استعمارگری خرده می‌گیرد، انتقاد او متوجه سیاست استعمارگری کشور بلژیک در کنگو است. برانتلینگر اعلام می‌کند روایت مستندگونه‌ی کنراد و بحث درباره‌ی تجارت عاج فیل در داستان، در واقعیت یکی از منابع درآمدزایی استعمارگران بلژیکی در کنگو بود، به افشاگری استعمار بلژیکی دست می‌زند (382).

افزون بر این، چنان‌که در بالا بحث شد، دفاع ادوارد سعید از کنراد، با توجه به ارتباط بینامتنی کنراد با دیگر متون معاصرش، مانند سفرنامه‌ی استنلی، تا اندازه‌ی زیادی موردپرسش قرار می‌گیرد: اینکه کنراد را باید نویسنده‌ی ضداستعمارگر دانست. سعید تاکید می‌کند که کنراد و آثارش را باید در بافت تاریخی خودشان مورد بررسی قرار داد. سعید به این نکته نیز اشاره می‌کند که در زمانه‌ی کنراد، برخورداری از طرز فکر امپریالیستی و این نوع درک از دیگر مردمان غیراروپایی، یک امر عادی و روزمره در آن هنگام محسوب می‌شد. بنابراین، سعید دیدگاه آجبه در مورد نژادپرستی در رمان *دل تاریکی* را به‌چالش می‌کشد. اما آنچه سعید از آن غافل می‌شود، این حقیقت مسلم بود که در همان روزگار کنراد، نوشتارهای ضداستعماری، ضدنژادپرستی و به اصطلاح بشردوستانه نیز از جانب افرادی مهم مطرح می‌شدند. دو نمونه‌ی بارز، یکی کتاب تاثیرگذار جان هابسون (John Hobson) به نام *امپریالیسم: یک بررسی* (۱۹۰۲) است که همزمان با رمان *دل تاریکی* چاپ شد. در این نوشتار، هابسون با استفاده از گفتمان سیاسی-اقتصادی، جوانب منفی و ناخوشایند مالی، اخلاقی و فرهنگی امپریالیسم را واکاوی کرد. او همچنین به گره خوردن امپریالیسم با ملی‌گرایی ایراد گرفت و به لزوم تقویت تجارت داخل و پیدایش بازارهای قوی در بریتانیا پرداخت (52). دوم، در طول قرن نوزدهم، تنها در کشور آمریکا بیش از یک صد کتاب پیرامون برده‌داری و الغای آن نوشته و چاپ شدند که به طور مجموع به «حکایت یا روایت برده» (slave narrative) معروف شدند (Fisch 2). بنابراین، پذیرش سخن سعید اندکی دشوار است؛ در واقع، او نوعی جبر تاریخی را برای تبرئه کردن کنراد به‌کار می‌بندد.

با این همه، با بررسی متن *دل تاریکی*، به خصوص روایت و نگرش مارلو به کورتس که در جنگل‌های کنگو برای خود یک امپراتوری ساخته و به تجارت عاج فیل مشغول است، بیشتر می‌توان دریافت که متن اثری استعماری است. در ابتدا، وقتی که مارلو از کردارهای کورتس در کنگو آگاهی می‌یابد، آزرده می‌شود. او این دگرگونی اخلاقی و اندیشه‌ای کورتس را باور ندارد: «ممکن نیست. ما بر اساس رویاهایمان زندگی می‌کنیم تنها...» (Conrad 43). به بیانی دقیق‌تر، در اینجا مارلو از کورتس، به عنوان نماینده‌ی استعمار، به این دلیل انتقاد می‌کند که چون وظیفه‌ی اصلی یک استعمارگر اروپایی مبلغ بودن او در مستعمره است، یعنی ارزش نهادن به اخلاقیات اروپایی و تلقین آن به بومیان، پس کورتس از این مسئولیت فاصله گرفته است. بدین جهت، اروپاییان از اینکه دریابند شهروندان خود

مرتکب کردارهای ناشایسته و به دور از اخلاقیات در مستعمره‌ها می‌شوند، سخت آزرده می‌شوند، چرا که با تصویر آرمانی استعمارسازی برای متمدن ساختن ناسازگاری دارد.

اما دو دیدگاه متضاد در اینجا مطرح می‌شود. مارلو بومیان را اشکال سیاه و سایه‌مانند توصیف می‌کند و کارگرانی را که در مسیر رود کنگو او و چهار سفیدپوست دیگر را همراهی کردند، آدم‌خوار معرفی می‌کند. در ادامه، وقتی که وارد اقامت‌گاه کورتس می‌شود و به فرمانبرداری کامل بومیان و سرهای نصب شده روی دیبرک‌ها پی می‌برد، منتقد کورتس شده و از خشونت دهشتناک او بیزار می‌شود. در حقیقت، باید مارلو را نماینده‌ی استعمارگری بریتانیا دانست، یعنی استعمارگری که علاوه بر تصاحب ثروت ملی مستعمره، در پی متمدن‌سازی بومیان تلاش می‌کند؛ و کورتس را هم باید نمایانگر استعمار خشونت‌بار بلژیکی‌ها در کنگو دانست که در اواخر قرن نوزدهم بیشتر نشریات بریتانیایی به این موضوع بسیار پرداختند (Brannigan 138). در کتاب ادmond مورل (Edmund Morel) آمده است که در اواخر قرن نوزدهم، کنگو به یک حمام خون تبدیل شده و بیش از شش میلیون کنگویی جان خود را زیر سلطه‌ی بلژیکی‌ها از دست داده‌اند (103).

کنراد در شخصیت‌پردازی کورتس، او را فردی توانا در زمینه‌های متعدد ترسیم کرده است. کورتس نه تنها به عنوان یک سالار، یک رئیس قبیله، مقتدر و ترسناک معرفی می‌شود، بلکه فردی است که در عین حال به هنر و موسیقی نیز علاقه‌مند است. با وجود این که مارلو منتقد برخی کردارهای کورتس است، ولی در کل او را ستایش می‌کند. کورتس معتقد است که باید زندگی بومیان را اداره کند؛ او نماد پرتوان نظم و انضباط است و موفق شده است، طبق اظهار فوکو در کتاب *انضباط و تنبیه*، با بهره‌جستن از شیوه‌های انضباطی قدرت، بر تن و ذهن بومیان تسلط یابد (Foucault 138). تجارت عاج فیل زیر نظر او، به نظر کورتس، از هر ناحیه‌ی دیگر پرسودتر است. در اینجا، کنراد دوگانه‌ی سالار/ بنده‌ی فیلسوف آلمانی هگل را ساختارشکنی کرده است. طبق دیدگاه هگل، آگاهی سالار و بنده به درک همدیگر وابسته است. سالار به بنده نیاز دارد تا او را به عنوان ارباب بشناسد، و بنده نیز به سالار نیازمند است تا جایگاه بندگی خود را بداند (Beiser 186). اما کنراد سالاری را به تصویر می‌کشد که کاملاً مقتدر است و نیازی به تایید از جانب بومیان ندارد؛ حاکمیت او بر مبنای ترس و اعمال خشونت است. بومیانی که از او نافرمانی می‌کنند، به

مرگ محکوم می‌شوند و مجموعه‌های بسیاری که اقامتگاه کورتس را احاطه کرده‌اند، نشان‌گر این موضوع است (Conrad 74). مهم‌تر از همه، بومیان در رمان *دل تاریکی* از داشتن هرگونه آوایی محروم هستند؛ از نظر جسمانی، با واژگان نامناسب و نژادپرستانه توصیف می‌شوند، و هیچ دیالوگ جدی میان سفیدپوستان و آفریقاییان در متن دیده نمی‌شود.

کورتس با نمایش مجموعه‌ها، سیاست هراس‌افکنی را پیش گرفته است، و بدین ترتیب از بروز هرگونه مخالفت از سوی بومیان تحت فرمان خود جلوگیری می‌کند. در سفرنامه‌ی استنلی نیز مشاهده می‌شود که نویسنده به وجود دیرک‌ها و سرهای انسان بر بالای آن‌ها اشاره می‌کند (Stanley 213). کورتس، به علاوه، خود را مسئول آموزش بومیان می‌داند هم‌زمان که آن‌ها را مورد آزار قرار می‌دهد و از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند. در واقع، کورتس بومیان را شکنجه می‌کند تا آنکه آموزش دهد. او آزادانه به هرکاری دست می‌زند؛ او مشخص می‌کند درست و باطل چیست. کورتس ارتباطش را با امپراتوری، یعنی اروپا، از دست داده است و سوی تباهی گام برداشته است (Boehmer 33). در اینجا، می‌توان به عقیده‌ی تقلید استعماری (colonial mimicry) منتقد سرنانش پسااستعماری هومی بابا (Homi Bhabha) اشاره کرد. از دیدگاه او، تقلید استعماری، یک نوع رفتار متداول است که «دیگری استعماری» (colonial other) تلاش می‌کند با تقلید کردن از استعمارگر، جایگاه خود را تا اندازه‌ی فرد استعمارگر ترقی دهد؛ بنابراین، او می‌تواند با این رفتار تقلیدی، از اقتدار استعمارگر بکاهد (122). اما در متن رمان عکس این مطالب را شاهد هستیم: این استعمارگر است که خود را به فرد استعمارشده نزدیک‌تر می‌کند. کورتس تحت تاثیر تاریکی تباه‌کننده‌ی آفریقا، به تباهی و فساد کشانده شده و حتی ذهن او در هنگام مرگ در پایان داستان، بر اثر بیماری، ذهنی است که دچار جنون و نابخردی شده است.

به نظر می‌رسد، تباهی کورتس به این دلیل نیست که او استعمارگر است یا از نتیجه‌ی اعمال او ناشی شده است؛ بلکه، تاریکی و پیچیدگی زندگی در آفریقا، همانند بازنمایی مسیر پیچ‌درپیچ رود کنگو، سبب تباهی کورتس شده است. با توجه به شواهد متنی که در بالا بحث شد، می‌توان نتیجه گرفت اگر سفیدپوست اروپایی، به ویژه کسی که نمایان‌گر استعمارگری است، در آفریقا بماند و شب‌های زیادی را سپری کند، دچار تباهی می‌شود و قلب او تاریک می‌شود. دیگر نمونه‌ی بینامتنی، جدای از نوشتار استنلی، در سفرنامه‌ی



خانم ماری کینگزلی (Mary Kingsley) تحت عنوان *سفر به آفریقای غربی* (۱۸۹۷) قابل مشاهده است. در این سفرنامه، کینگزلی از وحشت سپری کردن حتی یک شب در جنگل‌های ترسناک و تاریک در غرب آفریقا، و نیروی ویرانگر زندگی در این قاره می‌نویسد (33). کینگزلی نیز همچون کورتس یک رهبر در آفریقا بود. او توانسته بود گروه زیادی را تحت امر خود قرار دهد و احترام قابل توجهی را حتی از طرف رؤسای قبایل به دست آورد. در سرتاسر متن کینگزلی، می‌توان گفتمان استعمارگری و دوگانه‌ی سالار/ بنده را به وفور مشاهده کرد. در کتاب *سفر به آفریقای غربی* توصیفات متعددی را می‌توان دید که با واژگان توصیفی مارلو درباره‌ی هراس، تاریکی و نیروی تباه‌کننده‌ی آفریقا هم‌سانی ایجاد می‌کند.

در رمان *دل تاریکی*، دو گفتمان غالب و مغلوب با همدیگر مواجه می‌شوند: اروپاییان در برابر آفریقاییان. به همین شکل، در سفرنامه‌ی ماری کینگزلی نیز چنین دوگانه‌ای را به‌وفور مشاهده می‌کنیم، زمانی که او از تفاوت بارز بین خود، یک زن سفیدپوست اروپایی با فرهنگی غنی، و بومیان آفریقا با فرهنگی فرومایه‌تر و به سختی قابل درک سخن می‌گوید (Brannigan 134). رویارویی مارلو و کورتس، در حقیقت، رویارویی دو سیاست متفاوت استعمارگری است. یکی نمایانگر استعمار از نوع بریتانیایی که استفاده از منابع طبیعی سرزمین و سیاست متمدن ساختن را در پیش گرفته است، و دیگری از نوع بلژیکی است، و جدای از بهره‌برداری انسانی و منابعی، در پی اعمال خشونت افسارگسیخته و هراس‌افکنی است. رد و بدل گفتگو بین مارلو و کورتس، با این همه، نشانگر یک وجه مشترک میان آن دو است، و آن سالاری بر آفریقای بدوی و تاریک است. حضور سفیدپوستان، همانند کورتس و مارلو، در قلب تاریک جنگل کنگو را می‌توان به وجود روشنائی اروپایی بر قاره‌ی تاریک آفریقا تعبیر کرد. در رمان، به روشنی می‌توان مرزبندی بین اروپایی و آفریقایی را مشاهده کرد. برای نمونه، در اواسط داستان، هنگامی که پیچ‌وخم رود کنگو بیشتر می‌شود و مارلو آرامش خود را از دست می‌دهد، و نیز حضور بومیان در کشتی بخار او به این نگرانی می‌افزاید، چون در تلقی مارلو، آنها آدم‌خوار هستند، خواندن نوشته‌ای به نام «راهنمای آموزشی کشتی بخار» به نگارش یک ناخدای اروپایی موجب بازگشت آرامش نزد مارلو است: «ملوان ساده و قدیمی، با سخنان خود راجع به زنجیرها و خریدها، سبب شد این جنگل و این مسافران را فراموش کنم و حسی خوشایند به دست‌یابی به چیزی کاملاً واقعی داشته باشم» (Conrad 53). از این سخن، این‌گونه

برداشت می‌شود که اروپاییان همواره سالاران آفریقاییان بوده‌اند، زیرا نوشته‌ای که مارلو با آن مواجه شده به چند دهه‌ی پیش بازمی‌گردد، و همچنین این کتاب جیبی نمایانگر گفتمان اروپایی است؛ گفتمانی که از حقیقت سرشار است و مایه‌ی آرامش خاطر مارلو است که رودی پر از پیچ و خم که از میان جنگلی تاریک عبور می‌کند برای او یک تهدید به حساب می‌آید.

ماموریت اصلی مارلو، بازگرداندن کورتس به انگلستان است: بازگشت به تمدن و روشنایی. سرتاسر متن، در واقع، نبردگاه بین تمدن و بدوی‌گری، بین اروپا و آفریقا، بین روشنایی و تاریکی است. چنین دوگانه‌هایی تنها مختص به کنراد نیست؛ در آثار هم‌تایان او، هم‌چون رودیارد کیپلینگ، رایدن هاگارد و کونان دوئل، می‌توان این دوگانه‌های متقابل را درک نمود (Pennycook 15). منتقد ادبی بریتانیایی، مارتین گرین (Martin Green) اظهار می‌کند که اگرچه کنراد دیدگاهی وارونه و مبهم از این دست مفاهیم در آثارش مطرح می‌کند، ولی در نهایت بر ماهیت این دوگانه‌ها مهر تایید می‌زند (209). در حقیقت، طبق نظر مرفین (Murfin)، از آنجایی که کورتس از مرزهای خردورزی و روشنگری اروپا فاصله گرفته و قلب تاریک آفریقا را سکنی گزیده، دچار تباهی و افول اخلاقی و ذهنی شده است (99). در متن کنراد، مشاهده می‌کنیم که پلیدی بخش جدایی‌ناپذیر آفریقا است؛ به گفته‌ی کالیتس (Collits)، حتی اگر این پلیدی در فردی اروپایی همانند کورتس ظهور کرده است، علت این است که در محیطی پلید و تاریک حضور دارد، و این امر در رفتار و کردار او بسیار تاثیر گذاشته است (99). تاکید کنراد به آدم‌خواری در متن رمان، واژگون‌نمایی بومیان آفریقا و تقلیل آنها به سایه‌ها، نسبت دادن خشونت و نابخردی به رسوم آفریقایی، ترسیم جنگل کنگو به مکانی دهشتناک و تاریک، و بازنمایی مرگ و استخوان‌های نیمه سوخته و مجموعه‌های روی دیرک‌ها، همگی نشانگر گفتمان غالب استعمارگری عصر ویکتوریای بریتانیا می‌باشد که فرومایه‌انگاری سرزمین‌های غیراروپایی و غیرسفید، یک امر بسیار متداول در نوشتارها و دیدگاه‌های آن روزگار بوده است.

به این جهت، اگر کورتس به خشونت و سرکوب بومیان می‌پردازد، هرچند در نگاه مارلو مورد قبول نیست، دلیل این است که علاوه بر استعمارگر بودن، آفریقا قلب کورتس را تاریک کرده است. کسانی همچون کورتس تنها نیستند. در طول تاریخ، افراد زیادی بودند که از اروپای غربی به آفریقا سفر کرده‌اند و در آنجا به تجارت‌های پرسود، برده‌داری و در

مواردی به نسل‌کشی بومیان پرداخته‌اند. در اینجا، بار دیگر تاثیر نوشتار کینگزلی را می‌توان احساس کرد. کینگزلی به فردی اروپایی به نام اسلسور (Slessor) اشاره می‌کند که با تاسیس یک شرکت تجاری در کنگو و به کار گرفتن بومیان توانسته است به موفقیت زیادی دست یابد. کینگزلی می‌نویسد که وقتی با اسلسور مواجه می‌شود رفتاری آرام و متمدنانه با او دارد، اما با بومیان بسیار قاطع و خشن رفتار می‌کند (۴۸). پس، ارتباط تامل‌برانگیزی بین بازنمایی کورتس در رمان و اسلسور در سفرنامه‌ی کینگزلی قابل مشاهده است. دیگر نمونه‌ی بارز را می‌توان نیروهای تحت امر شاه لئوپولد دوم بلژیک دانست که شش میلیون کنگویی را به کام مرگ فرستاد. شواهد بسیاری که در آن زمان در این باره وجود داشت را می‌توان به بازنمایی کورتس در داستان کنراد ربط داد. کورتس نه تنها اعتقادش به تمدن را از دست داده است، بلکه همان‌طور که در متن مارلو واژه‌ی آدم‌خوار را چندین بار به‌زبان می‌آورد تا بومیان را توصیف کند، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که کورتس نیز آدم‌خواری را انجام می‌دهد، و مجموعه‌های روی دیرک‌ها در همه‌سوی اقامتگاه کورتس شواهد این کنش محسوب می‌شوند.

در رمان *دل تاریکی*، کورتس به‌گونه‌ای ترسیم می‌شود که گویی خداوندگار است؛ بومیان او را پرستش می‌کنند؛ همچنین، او هنرمند است؛ یک نابغه است که توانسته است موفقیت زیادی در تجارت عاج فیل داشته باشد؛ همانند همتای خود اسلسور در سفرنامه‌ی کینگزلی. اقتدار کورتس، وحشت‌آفرین است و بومیان از او می‌هراسند، از جمله خدمه‌ی کشتی بخار مارلو، یعنی همان آدم‌خواران. از دیدگاه آینا لومبا، افرادی مانند کورتس و اسلسور، امپراتوری‌ساز هستند؛ آنها موفق شده‌اند بر محیط نااهلی و تاریک غلبه کنند، گرچه بر خودشان اثرات جدی گذاشته است (۱۱۷). افزون بر این، کورتس نیز همانند خالق خود، کنراد، یک نویسنده است، با وجود اینکه نوشتار او چندان زیاد نیست، اما به باور مارلو، «نوشته‌ای بسیار زیبا بود» (Conrad 66).

در پایان، کورتس در مسیر بازگشت به انگلستان از بیماری می‌میرد. آخرین واژگان او «وحشت! وحشت!» است (ibid 91). پس از مرگ او، بار دیگر واژگون‌نمایی و نژادپرستی مارلو را نسبت به توصیف یک پسر نوجوان سیاه‌پوست می‌بینیم: «سر سیاه و بی‌شرم‌اش را به درب ورودی تکیه می‌دهد» (ibid 86). در ابتدا، مارلو منتقد کورتس بود، بیشتر به خاطر اعمال خشونت علیه آفریقاییان، اما در انتهای داستان، به خصوص وقتی که با مدیر ایستگاه مرکزی دیدار می‌کند، لحن ستایش‌آمیزی را درباره‌ی کورتس اتخاذ می‌کند (Peters 60).

آنچه در آخر داستان مطرح می‌شود، در واقع تایید اقدامات کورتس در کنگو توسط مارلو است؛ پس، می‌توان آن را نشانه‌ای دیگر از گفتمان امپریالیستی اثر تلقی کرد. کوتاه‌سخن آنکه نژادپرستی و واژگون‌نمایی و توصیف استعماری قاره‌ی آفریقا و به‌خصوص کنگو و مردمان بومی‌اش، رمان *دل تاریکی* را با نظام امپریالیستی و استعمارگری اروپایی هم‌دست می‌کند، و این نگرش که متن رمان کنراد با سیاست‌های امپریالیستی و استعماری مخالفت می‌کند، دیدگاهی مردود است.

## ۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد رمان کوتاه *دل تاریکی* به نگارش جوزف کنراد از دیدگاه نقد پسااستعماری بازخوانی و واکاوی گردد. برخلاف بیشتر نقدها و مطالعات انجام‌شده درباره متن مذکور، که بر ویژگی ضداستعماری بودن متن تاکید می‌کنند، این مقاله ترسیم کرد که با یک تحلیل بینامتنی و بررسی پیشینه‌ی تحقیق درباره‌ی رمان *دل تاریکی* می‌توان این نتیجه را حاصل کرد که متن نامبرده کنراد نه تنها ضداستعمارگری نیست، بلکه کاملاً نژادپرستانه است. استفاده‌ی کنراد از واژگان و عبارات منفی برای توصیف آفریقا و بومیان، همگی نشان‌گر یک گفتمان نژادپرستی و استعماری علیه آفریقاییان است. با استفاده از تحلیل بینامتنی نقد تاریخ‌باوری نوین، مقاله نشان داد که پیوند نزدیکی بین متن کنراد و سفرنامه‌های کاوشگران بریتانیایی در آفریقا دیده می‌شود. این سفرنامه‌ها که ماهیت استعماری و نژادپرستانه دارند، آفریقاییان را به آدم‌خواران تشبیه کرده‌اند و قاره‌ی آفریقا را به مکانی تاریک و هولناک بازنموده‌اند، و بازتاب چنین واژگون‌نمایی را می‌توان در نوشتار کنراد نگریست.

در کل رمان کنراد، دوگانه‌ی سفید اروپایی و سیاه آفریقایی حاکم است؛ در این اثر، بیش‌تر دیالوگ‌ها و گفتگوها از زبان سفیدپوستان ادا می‌شوند، و بومیان آفریقایی در متن از هیچ آوایی برای ابراز عقیده برخوردار نیستند. فضای تاریک و ترسناک آفریقا باعث تباهی می‌شود، و این سفیدپوست اروپایی است که وظیفه‌ی متمدن ساختن افرادی مانند کورتس را برعهده گرفته تا او را به مرکز روشنائی و خرد یعنی اروپا بازگرداند. از این‌روی، *دل تاریکی* نه تنها متنی با گفتمان نژادپرستی است، بلکه از آنجایی که تاییدگر دوگانه‌های استعماری اروپایی/آفریقایی است و پیوندهای بینامتنی بین اثر با دیگر متون استعماری

زمانه‌اش دیده می‌شود، دل تاریکی به نوشتاری تبدیل می‌شود که نظام استعمارگری اروپایی را تایید می‌کند و بخشی از آن محسوب می‌شود.

## کتاب‌نامه

- Achebe, Chinua (2001), "An Image of Africa: Racism in Conrad's *Heart of Darkness*," in *The Norton Anthology of Criticism and Theory*, Vincent Leitch (ed), New York: W.W. Norton.
- Beiser, Frederick (2005), *Hegel*, New York: Routledge.
- Bhabha, Homi (1994), *The Location of Culture*, New York: Routledge.
- Boehmer, Elleke (2005), *Colonial and Postcolonial Literature*, 2nd ed, Oxford: Oxford University Press.
- Brannigan, John (1998), *New Historicism and Cultural Materialism*, Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Brantlinger, Patrick (2006), "Imperialism, Impressionism, and the Politics of Style," in *Heart of Darkness: A Norton Critical Edition*. 4th ed, New York: W.W. Norton.
- Collits, Terry (2005), *Postcolonial Conrad: Paradoxes of Empire*, London: Routledge.
- Conrad, Joseph (1996), *Heart of Darkness*, Rose Murfin (ed), London: Macmillan.
- Eagleton, Terry (1978), *Criticism and Ideology*, London: Verso.
- Fisch, Audrey (2007), *The Cambridge Companion to African Slave Narrative*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Foucault, Michel (1977), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, trans, Alan Sheridan, London: Allen Lane.
- Foucault, Michel (2002), *The Archaeology of Knowledge*, trans, Alan Sheridan, London: Routledge.
- Green, Martin (1979), *Dreams of Adventure, Deeds of Empire*, New York: Basics.
- Greenblatt, Stephen (1992), *Marvelous Possessions*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Greenblatt, Stephen (1980), *Renaissance Self-Fashioning: From More to Shakespeare*, Chicago: Chicago University Press.
- Habib, Rafey (2005), *A History of Literary Criticism: From Plato to the Present*, Malden: Blackwell.
- Hobson, John (1902), *Imperialism: A Study*, New York: James Pott & Co.
- Kingsley, Mary (1993), *Travels in West Africa*, London: Everyman/J.M. Dent.
- Loomba, Ania (2005), *Colonialism/Postcolonialism*, London: Routledge.
- Morel, Edmund, (1970), *King Leopold's Rule in Africa*, Westport: Negro Universities Press.
- Murfin, Ross (1996), *Heart of Darkness*, New York: Bedford/St. Martin's.

- Parry, Benita (1983), *Conrad and Imperialism*, London: Macmillan.
- Pennycook, Alastair (1998), *English and the Discourses of Colonialism*, London: Routledge.
- Peters, John (2006), *The Cambridge Introduction to Joseph Conrad*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Said, Edward (1994), *Culture and Imperialism*, London: Vintage.
- Stanely, Henry (1988), *Through the Dark Continent*, New York: Dover Publications.
- Tyson, Lois (2006), *Critical Theory Today*, New York: Routledge.
- White, Andrea (1996), "Conrad and Imperialism," in *Cambridge Companion to Joseph Conrad*, J.H. Stape (ed), Cambridge: Cambridge University Press.
- Artemeva, Natasha and Aviva Freedman (2015), *Genres Studies around the Globe: Beyond the Three Traditions*, Canada: Inkshed Publications.
- Coe, Richard (1994), "An Arousing and Fulfillment of Desire: The Rhetoric of Genre in the Process Era and Beyond", in: Aviva Freedman and Peter Medway (eds.), *Genres and the New Rhetoric*, Bristol: Taylor and Francis.

